



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۳ دی ۱۳۹۹

مصادف با: ۸ جمادی الاول ۱۴۴۲

موضوع جزئی: مسئله ۲۲- مستثنیات حرمت نظر و لمس - ادله استثناء - بررسی معنای اضطراب و ضرورت

جلسه: ۵۹

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بررسی معنای اضطراب و ضرورت

بحثی که قرار بود به آن بپردازیم و در جلسه قبل به دلیل نقل برخی از روایات باقی ماند، پرداختن به معنا و مفهوم اضطراب و ضرورت است. ملاحظه فرمودید که هم در متن تحریر مقام الضرورة ذکر شده و هم در متن عروه و در برخی از عبارات هم ضرورت ذکر شده و هم اضطراب. می‌خواهیم ببینیم اینها به چه معناست؛ آیا بین ضرورت و اضطراب تفاوتی هست یا از این جهت تفاوتی نیست.

معنای اضطراب

اضطراب مصدر باب افتعال به معنای الجاء است؛ یعنی وادار کردن به کاری یا کشاندن به سوی چیزی.^۱ برخی از کتاب‌های لغت اصل اضطراب را از ضرر به معنای ضیق می‌دانند، مثل لسان العرب که می‌گوید: «و اصله من الضرر و هو الضیق».^۲ البته در برخی از کتاب‌های لغت هم درباره اضطراب این نکته را گفته‌اند که گاهی از اوقات اضطراب به معنای احتیاج که یک معنای لازم و اسمی است، استعمال می‌شود.^۳ پس از نظر لغت عمدتاً به معنای الجاء و وادار کردن به چیزی آمده و بعضاً معنای احتیاج هم که یک معنای اسمی و لازم است، برای آن ذکر شده است؛ معنای اول متعدی و معنای دوم لازم است. طبق آنچه که اهل لغت گفته‌اند، اضطراب در واقع به این معناست و در جایی به کار می‌رود که اگر انسان به آن چیزی که نسبت به آن اضطراب پیدا کرده واصل نشود و نرسد، در ضیق و مشقت و حرج قرار می‌گیرد. مثلاً کسی که گرسنه است، اگر هیچ چیزی برای خوردن پیدا نکند، احتیاج به چیزی دارد تا بخورد و از مردن نجات پیدا کند؛ فرض کنید یک غذایی است که در آن میته - یعنی گوشتی که ذبح شرعی نشده - است؛ یا از تشنگی در حال هلاک شدن است و مایعی جز خمر در برابر او نیست. اینجا نه تنها ضیق و حرج و مشقت برای او پیدا شده، بلکه اگر این مایع و غذا را مصرف نکند، ممکن است هلاک شود. بنابراین اضطراب در واقع یک حالتی است که انسان را به چیزی وادار می‌کند که اگر آن را انجام ندهد، گرفتار هلاکت، ضیق و مشقت می‌شود.

این خودش مراتب دارد؛ گاهی ممکن است اضطراب به حدی باشد که اگر مضطر علیه را مرتکب نشود و اقدام به انجام آن نکند، از بین برود و جاننش در خطر قرار گیرد، یا ممکن است گرفتار مشقت و حرج و سختی شود؛ یعنی اضطراب در یک مرتبه‌ای پایین‌تر. اگر آن معنای لغوی که مثل تاج العروس گفته‌اند را در نظر بگیریم، اضطراب در احتیاج - به معنای عام - بعضاً استعمال

۱. صحاح اللغة، ج ۲، ص ۷۲۰؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۴۸۳ و ۴۸۴.

۲. لسان العرب، ج ۲، ص ۴۸۴.

۳. تاج العروس، ج ۱۲، ص ۳۸۷.

می‌شود. اما همانطور که عرض خواهیم کرد، مطلق احتیاج، اضطراب نیست. چون در بعضی کاربردها، حتی در لسان برخی روایات، اضطراب در معنای احتیاج هم به کار رفته است، ولی مسلماً مطلق احتیاج ولو به حد ضیق و مشقت و حرج نرسیده باشد، مجوز و مسوغ ارتکاب حرام نمی‌شود. مثلاً در روایتی وارد شده که هر معامله‌ای که انسان انجام می‌دهد، چه فقیر و چه غنی، «لیس الا من ضرورة»؛ این ضرورت که اینجا گفته یعنی نیاز و احتیاج. آن استعمال به نظر ما یک استعمال مجازی است که قرینه دارد و آنچه که تاج العروس ذکر کرده علی الظاهر استعمال حقیقی نباشد. بله، احتیاج به عنوان جنس معنای اضطراب هست اما هر احتیاجی اضطراب محسوب نمی‌شود؛ احتیاجی که اگر به محتاج الیه توجه نشود، موجب حرج، ضیق، مشقت، ضرر و هلاکت باشد؛ این می‌شود معنای اضطراب.

در مفردات راغب اضرار را به دو قسم کلی تقسیم کرده و البته در تقسیم اضرار به این دو قسم، طوری معنا کرده که در حقیقت گویا اضطراب را معنا می‌کند. ایشان می‌گویند اضرار و اضطراب گاهی به دلیل یک عاملی خارج از ذات مضطر است و گاهی به دلیل یک عامل درونی است؛ آنجایی که عامل درونی برای انسان اضطراب ایجاد می‌کند، آن را هم دو قسم کرده است؛ می‌گویند گاهی اضطراب برای کسی به انجام یک عمل حرام است، چون مغلوب شهوت خودش شده است. یعنی کسی که به یک حدی می‌رسد که نمی‌تواند خودش را کنترل کند و نعوذ بالله مرتکب زنا یا شرب خمر شود، این هم به یک معنا اضطراب است ولی اضطرابی است که از درون است و به خاطر غلبه شهوت مرتکب این کار می‌شود. گاهی اضطراب یک عامل درونی است ولی در واقع به خاطر غلبه ضعف جسمانی است که اگر این کار را انجام ندهد هلاک می‌شود؛ اینکه کسی به شدت گرسنه یا تشنه باشد، به حدی که اگر این مایع یا غذا را نخورد از بین می‌رود، این هم یک عامل و نیاز درونی است؛ ولی منشأ نیاز درونی دیگر آن قوای شهوت و غضب و امثال اینها نیست. راغب اصفهانی در مورد ضرورت هم همین معنا را ذکر کرده و آن را به سه قسم کرده است. می‌گویند گاهی ضرورت در مقابل اختیار و اراده است؛ گاهی ضرورت در مقابل چیزی است که حیات و زندگی انسان وابسته به آن است، مثل غذا که برای انسان ضروری است؛ گاهی هم به این جهت گفته می‌شود چیزی ضروری است که اساساً نمی‌تواند غیر از آن حالت و موقعیت چیز دیگری را داشته باشد.^۴

در میان کتاب‌های لغت، چه آنهایی که به طور عام مبادرت به بیان معانی لغوی و عرفی کرده‌اند و چه کتاب‌های لغتی که به توضیح و تفسیر واژه‌های مورد استفاده در متون و نصوص دینی پرداخته‌اند، ضرورت و اضطراب را به همین معنا گرفته‌اند؛ اینکه انسان و ادار به انجام یک کاری شود و الجاء پیدا کند و به سمت چیزی کشانده شود که اگر به آن بی‌توجهی کند و انجام ندهد و آن را نادیده بگیرد، گرفتار حرج و مشقت و ضرر و هلاکت شود.

دلیل اختلاف در تفسیر اضطراب میان فقها

در محیط شرع هم طبق اعتراف و تصریح بسیاری از بزرگان از جمله صاحب جواهر، اضطراب به همین معنا آمده است. هر کجا که در روایات و آیات بحث اضطراب مطرح شده، به همین معنا آمده است؛ ما معنا و اصطلاح خاصی در ادله شرعی در این باره نداریم. همان معنای عرفی و لغوی؛ و اصل هم در الفاظی که شارع از آنها استفاده می‌کند، هم در آیات و هم در روایات، معنای

۴. معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۰۳.

لغوی و عرفی آنهاست، الا اینکه قرینه‌ای بر خلاف داشته باشیم. صاحب جواهر^۵ تصریح می‌کند که اضطرار به همان معنای لغوی و عرفی است. عنایت داشته باشید که این مختص به این واژه نیست؛ در بسیاری از الفاظ و اصطلاحات این نظر را صاحب جواهر و دیگران هم دارند.

اما با این حال می‌بینیم که بعضاً فقها اقدام به تفسیر همین واژه‌های عرفی و لغوی می‌کنند؛ با اینکه تصریح می‌کنند اینها در شرع اصطلاح خاصی ندارند و همان معنای لغوی و عرفی منظور است، اما در عین حال بعضاً اقدام به تفسیر می‌کنند و مصادیقی ذکر می‌کنند و از این جهت بین آنها اختلاف پیش می‌آید. نمونه این را زیاد داریم، هم در مورد ضرر، هم در مورد اضطرار، در مورد مصلحت؛ مثلاً یک نمونه که خود صاحب جواهر نقل کرده که در اضطرار مجوز طعام حرام، شیخ طوسی معتقد است منظور از اضطراری که مسوغ اکل غذای حرام است، خوف تلف و موت است. برخی دایره را توسعه داده و گفته‌اند خوف مرض یا وضعی که به واسطه آن نتواند همراهی با کاروان کند و از کاروان عقب بماند و از مسافرت باز بماند. هر دو اضطرار را ملاک اکل طعام حرام قرار داده‌اند، اما یکی می‌گوید منظور از این اضطرار خوف تلف است و دیگری می‌گوید خوف ضعف هم هست، به نحوی که از کاروان و ادامه همراهی در مسافرت باز بماند.^۶

این اختلاف در واقع اختلاف در مصداق است و نه در مفهوم. مفهوم همانی است که گفته شد؛ بین فقها هم اختلافی در مفهوم اضطرار نیست؛ یعنی همه قبول دارند که مراد از آنچه در ادله آمده همان معنایی است که در عرف و لغت مطرح شده است. لکن وقتی این واژه‌ها را تفسیر می‌کنند، در واقع در مصادیق آن با هم اختلاف دارند که آیا این یصدق علیه آن الجائی که در لغت گفته شده یا نه. پس اختلاف فقها نه اختلاف در ناحیه مفهوم است، بلکه اختلاف در ناحیه مصداق اینهاست. اگر اختلاف مصداقی بود، باید در هر موضعی داوری کنیم و ببینیم آیا آنچه که این آقا در توسیع مصداقی این مفهوم می‌گوید درست یا نه؛ آیا با ملاک‌هایی که در لغت برای این واژه گفته شده، سازگار هست یا نه. این یک بحثی است که خارج از این مقامی است که ما در آن قرار داریم.

علی‌ای حال معنای اضطرار معلوم است؛ اضطراری که مجوز نظر و لمس در مورد نامحرم و اجنبی و اجنبیه می‌شود، آن حدی است که اگر نادیده گرفته شود، موجب حرج، مشقت و ضرر و ضیق شود. حتی گاهی ممکن است مصلحت این اقتضا را داشته باشد؛ واژه مصلحت غیر از اضطرار است. باید در این واژه‌ها دقت کنیم؛ حاجت، مصلحت، اضطرار. اضطرار را گفتیم یعنی اینکه وضعیتی برای انسان پیش آید که انسان را وادار کند به سمت مضطرّ الیه که اگر نادیده گرفته شود، حرج، ضیق، مشقت و ضرر گریبان انسان را بگیرد. ولی در جایی که پای مصلحت در کار باشد، آنجا دیگر عنوان اضطرار به کار نمی‌رود؛ عنوان مصلحت غیر از اضطرار است. آن خودش یک مقوله دیگری دارد که عرض کردیم؛ عنوان ضرورت اگر بگوییم شاید شامل مصلحت نشود؛ ولی اگر عنوان تقدیم اهم بر مهم را بیاوریم، شامل مصلحت می‌شود. یکی از مواردی که می‌تواند مورد بحث قرار گیرد، همین است که آیا اگر مصلحت اقتضا کند - یا در معالجه یا در موارد دیگر - این استثنا و جواز ثابت می‌شود؟ این چیزی است که باید به آن توجه کرد.

۵. جواهر، ج ۳۶، ص ۴۲۷.

۶. همان، ص ۴۲۶.

معنای ضرورت

واژه ضرورت هم همان معنای اضطرار را دارد. ضرورت فرقی با اضطرار ندارد؛ ضرورت هم به معنای همان الجاء، کشانده شدن به سوی چیزی و وادار شدن به سوی چیزی است. از نظر لغت بین ضرورت و اضطرار فرقی نیست. البته برخی تلاش کرده‌اند بین ضرورت و اضطرار فرق بگذارند، ولی به نظر می‌رسد این فرق قابل قبول نیست. تنها چیزی که اهل لغت گفته‌اند آن است که ضرورت اسم مصدر اضطرار است؛ یعنی اگر گفتیم اضطرار به معنای الجاء، وادار کردن، کشاندن و امثال اینها باشد، ضرورت در واقع حاصل آن محسوب می‌شود. وقتی می‌گوییم اسم مصدر، یعنی حاصل آن محسوب می‌شود. باز اینجا فرض این است که اضطرار را به معنای مصدری بدانیم. اما اگر گفتیم اضطرار به معنای احتیاج است، یعنی معنای اسمی برای آن در نظر بگیریم، مرادف می‌شود با ضرورت و هر دو اسم مصدر می‌شوند.^۷ اینکه برخی به نوعی خواسته‌اند فرق بگذارند بین اینها، به نظر می‌رسد این حرف قابل قبول نیست.

تقریباً عمده مسائلی که لازم بود در مسأله ۲۲ مطرح شود، در اینجا اشاره کردیم. فقط نظر و رأی خودمان باقی مانده که آن را در جمع‌بندی نهایی در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

شرح رساله الحقوق

در مورد حق زبان عرض کردیم که امام سجاده (ع) با بیان حقوق مربوط به زبان شروع کردند؛ «وَأَمَّا حَقُّ اللِّسَانِ فَأِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى وَتَعْوِيدُهُ الْخَيْرَ وَحَمْلُهُ عَلَى الْأَدَبِ وَإِجْمَامُهُ إِلَّا لِمَوْضِعِ الْحَاجَةِ وَالْمَنْفَعَةِ لِلدِّينِ وَالدُّنْيَا وَإِعْفَاؤُهُ عَنِ الْفُضُولِ الشَّنِعَةِ الْقَلِيلَةِ الْفَائِدَةِ الَّتِي لَا يُؤْمَنُ ضَرَرُهَا مَعَ قَلَّةِ عَائِدَتِهَا وَيُعَدُّ شَاهِدُ الْعَقْلِ وَالِدَّلِيلُ عَلَيْهِ وَتَزِينُ الْعَاقِلِ بِعَقْلِهِ [و] حُسْنُ سِيرَتِهِ فِي لِسَانِهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». می‌فرماید حق زبان تو این است که آن را از دشنام دادن حفظ کنی و گرامی بداری؛ و به خیر آن را عادت دهی و به ادب تربیت وادارش نمایی؛ آن را جز در موارد احتیاج و فایده دین و دنیا به کار مگیری و از سخنان یاوه، زشت و کم‌فایده که از زیان و خسارانش ایمن نیستی و درآمد آن ناچیز است، معافش بداری؛ زبان را پس از گواه از عقل و راهنمای آن به کار گیری؛ آراستگی فرد عاقل و خردمند به سبب عقل او زیبایی رفتارش در زیر زبان اوست.

وجه تقدیم زبان بر سایر اعضا

عرض کردیم امام سجاده (ع) در بین اعضای هفت‌گانه‌ای که در این رساله، حقوق آنها را بیان کرده و توصیه به ادای حقوق آنها کرده، زبان را مقدم داشته است. ما با اشاره به آیه «و علمه البیان» در سوره الرحمن، عرض کردیم خداوند متعال نعمت بیان و تکلم را مقدم بر همه نعمت‌ها ذکر کرده است؛ ابتدا به خلقت انسان اشاره می‌کند و بعد می‌فرماید «و علمه البیان». این به خاطر اهمیت این مسأله است. به‌هرحال وجه تقدیم زبان به غیر از آیه‌ای که اشاره کردیم، با روایاتی که انسان را به فکر و حیرت فرو می‌برد، قابل اثبات است. من به چند روایت اشاره می‌کنم تا واقعاً معلوم شود که چرا زبان مقدم داشته شد و چرا اهمیت دارد.

۱. اشراف زبان بر سایر اعضا

امام سجاده (ع) در روایتی می‌فرماید: «إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ، فَيَقُولُ: كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ:

۷. لسان العرب، ج ۴، ص ۴۸۳؛ تاج العروس، ج ۱۲، ص ۳۸۸؛ المصباح المنير، ص ۳۶۰.

بَخِيرَ إِنْ تَرَكْتَنَا، وَيَقُولُونَ: اللَّهُ اللَّهُ فِينَا، وَيُنَاشِدُونَهُ وَيَقُولُونَ: إِنَّمَا نُثَابُ وَنُعَاقِبُ بِكَ».^۸ حضرت می فرماید زبان فرزند آدم هر روز صبح بر تمام اعضا و جوارحش اشراف پیدا می کند و به آنها می گوید چگونه صبح کردید؟ آنها در پاسخ می گویند: اگر تو ما را به حال خودمان بگذاری و ما را رها کنی، حالمان خوب است. بعد کآن از زبان درخواست می کنند و دست به دامن زبان می شوند که به خدا قسم ما را حفظ کن؛ ما هم به وسیله تو پاداش می گیریم و هم به وسیله تو عقاب می شویم. این یعنی کلید رنج و نعمت سایر اعضا، زبان است. لذا در حالات عارفان بر صمت و سکوت به جا، تأکید شده است؛ چون کلام و سکوت به جا هر دو نعمت هستند؛ اما صمت نابه جا و کلام نابه جا هیچ کدام درست نیست.

۲. کلام، زیباترین و زشت ترین مخلوقات

امیرالمؤمنین (ع) در وصیت به فرزندش محمد بن حنفیه می فرماید: «وَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنَ الْكَلَامِ وَلَا أَقْبَحَ مِنْهُ بِالْكَلامِ ائْبَضَتِ الْوُجُوهُ وَبِالْكَلامِ اسْوَدَّتِ الْوُجُوهُ وَاعْلَمْ أَنَّ الْكَلَامَ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ فَأَخْرَجْنَا لِسَانَكَ كَمَا تَخْرُجُ ذَهَبَكَ وَوَرَقَكَ فَإِنَّ اللِّسَانَ كَلْبٌ عَقُورٌ فَإِنَّ أَنْتَ خَلَيْتَهُ عَقَرَ وَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً مِنْ سَيِّبِ عِذَارِهِ قَادَهُ إِلَى كُلِّ كَرِيهَةٍ وَفَضِيحَةٍ ثُمَّ لَمْ يَخْلُصْ مِنْ دَهْرِهِ إِلَّا عَلَى مَقْتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَمٍّ مِنَ النَّاسِ».^۹ حضرت به فرزندش محمد بن حنفیه می فرماید: خداوند تبارک و تعالی چیزی را نیکوتر از کلام خلق نکرده است؛ چیزی را زشت تر از کلام نیافریده است. به واسطه کلام روح ها سفید می شود و به واسطه کلام روح ها سیاه می گردد. بدان که کلام در بند توست تا سخن نگفته ای؛ تا زمانی که حرف زده ای کلام اسیر توست و چون تکلم کردی تو در بند او می روی. هنگامی که انسان سخن بگوید و حرف بزند، آدم اسیر سخنش می شود که چه گفته است. پس حفظ و مستور کن زبان خود را چنانچه که حفظ می کنی طلا و پول خود را. ما برای یک ده هزار تومانی چطور مراقب هستیم که از دست نرود، اما زبانمان اصلاً برای ما اهمیت ندارد؛ هر چه که بر زبان جاری شود را می گوئیم. همانا زبان سگ عقور است؛ اگر او را رها کنی زخم می زند. چه بسا کلمه ای که سلب نعمت کند و کسی که لجام خود را رها کند، او را به سوی هر کراحت و فضیحتی می کشاند. پس از آن خلاصی نداری در روزگار مگر با غضب خدا و با ملامت مردم. نتیجه رها کردن زبان، غضب خدا و سرزنش مردم است. غضب خدا یک آثار وضعی در دنیا دارد و در آخرت عقاب دارد؛ اما ملامت مردم در این دنیا اثر وضعی کار انسان است که دیر یا زود دامن انسان را می گیرد. کسی که زبانش رها شود، ممکن است در کوتاه مدت ایمن باشد، اما امکان ندارد که این دامن او را نگیرد.

اینکه امیرالمؤمنین (ع) می فرماید زیباترین چیزی که خدا خلق کرده زبان است، زشت ترین چیزی که خدا خلق کرده زبان است، همین کافی نیست برای تقدیم زبان برای ذکر حقوقش و اینکه باید حقوقش ادا شود؟ قرآن فرموده، امیرالمؤمنین (ع) فرموده؛ اگر بخواهم از این قبیل روایات بگویم، روایات زیاد است؛ روایاتی که بسیار تکان دهنده است و واقعاً انسان می ماند که با این همه اهمیتی که زبان دارد، چطور ما نسبت به آن بی توجه هستیم.

۳. کلام، منشأ خطاها و گناهان

در روایتی از امیرالمؤمنین (ع) وارد شده که «مَنْ كَثَرَ كَلَامَهُ كَثُرَ خَطْوُهُ وَمَنْ كَثَرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَمَنْ

۸. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۳.

۹. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۹۲، باب ۱۱۹ از ابواب احکام العشرة از کتاب الحج، ح ۱۵.

قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ؛^{۱۰} کسی که کلام او زیاد شد، خطایش زیاد می‌شود؛ کسی که خطایش زیاد شد، حیای او کم می‌شود؛ کسی که حیای او کم شد، ورع او کم می‌شود؛ کسی که ورع او کم شد، قلبش می‌میرد و کسی که قلبش مُرد، داخل آتش می‌شود. پله پله آثارش شروع می‌شود؛ با یک سخن گفتن، خطای زیاد، کم شدن حیا، کم شدن ورع، مردن قلب و نهایتاً دخول در آتش. من خودم را عرض می‌کنم که ما یا خواب هستیم یا خودمان را به خواب زده‌ایم؛ با چه منطق و معیاری و با چه جرأتی اینطور زبانمان را رها می‌کنیم و حرف می‌زنیم؟ تهمت می‌زنیم، دروغ می‌گوییم، غیبت می‌کنیم. یعنی گاهی واقعاً یک کلمه و جمله آنچنان از انسان سلب توفیق و نعمت می‌کند که انسان می‌ماند که چرا این مشکلات را پیدا کرد. واقعاً باید مسأله دروغ، غیبت، تهمت را جدی گرفت. در جلسه قبل که در رابطه با انصاف سخن گفتیم، یکی از مصادیق مهم آن انصاف در گفتار است؛ باید مراقب باشیم. امیرالمؤمنین(ع) در وصیت به محمد بن حنفیه فرمود تا زمانی که حرف نزده‌ای کلام در بند توست، ولی وقتی تکلم کردی، تو اسیر کلام می‌شوی. از همان لحظه تا قیامت اسیر این کلام می‌شوی؛ هر کسی کلامش بیشتر منتشر شود، اسارتش شدیدتر است؛ روز قیامت هم این تجلی پیدا می‌کند.

۴. زبان معیار تقوا

این روایت را هم بخوانم و بحث را جمع کنم؛ پیامبر خدا(ص) در وصیت به ابازر این چنین فرمود (گاهی گفتارهای ائمه معصومین(ع) به افراد و اصحاب دلایل و ریشه‌های خاصی داشته است. گاهی یک توصیه‌هایی به برخی می‌کنند برای ویژگی‌ها و شرایط خاصی که داشته‌اند و باید بیشتر به آنها تذکر داده می‌شد) پیامبر خدا(ص) می‌فرماید: «وَإِذَا الْخَيْرُ خَيْرٌ مِنَ السُّكُوتِ وَالسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْ إِمْلَاءِ الشَّرِّ يَا أَبَا ذَرٍّ أتركُ فُضُولَ الْكَلَامِ وَ حَسْبِكَ مِنَ الْكَلَامِ مَا تُبَلِّغُ بِهِ حَاجَتَكَ يَا أَبَا ذَرٍّ كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِباً أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّهُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَقُّ بِطُولِ السَّجْنِ مِنَ اللَّسَانِ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ أَمْرُؤُ وَ لِيَعْلَمُ مَا يَقُولُ».^{۱۱} ای ابازر، گفتار خوب بهتر است از سکوت؛ و سکوت بهتر است از گفتار شر. ای ابازر، کلام زیادی و سخن اضافی را واگذار و بس است تو را از سخن آنچه تو را به حاجتت برساند. ای ابازر، کفایت می‌کند در دروغ‌گویی مرد اینکه هر چه شنید نقل کند. اگر این ملاک باشد، همه ما دروغ‌گو هستیم؛ دروغ این نیست که یک چیزی را خودش بسازد و بگوید. می‌فرماید «كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِباً أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ»، در دروغ‌گویی مرد کفایت می‌کند همین که هر چیزی را شنید نقل کند. واقعاً باید بگوییم که شاید کم باشند افرادی که اینطور نباشند؛ مخصوصاً با این فضای مجازی هر چه که می‌شنوند و می‌بینند، برای همدیگر ارسال می‌کنند. این خودش نقل است؛ حالا نقل لزوماً به زبان نیست. ای ابازر، همانا هیچ چیز بیشتر از زبان استحقاق زندان طولانی ندارد. ای ابازر، خدا نزد زبان هر گوینده‌ای است؛ پس انسان باید از خدا بترسد و باید بداند که چه می‌گوید. آیا جا ندارد که امام سجاد(ع) از زبان شروع کند و حقوق زبان را بیان کند؟ همین کافی است تا بگوییم که چرا امام سجاد(ع) در میان اعضای هفت‌گانه با زبان شروع کرد.

«والحمد لله رب العالمين»

۱۰. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.

۱۱. امالی (شیخ طوسی)، ص ۵۳۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۸۸، باب ۱۱۸ از ابواب احکام العشرة، کتاب الحج، ح ۱.